

## تغییر نگرش نسبت به نقش زنان در جامعه

### نویسنده: شهلا مهرگانی

مقاله حاضر قصد دارد با نگاهی جدی به مسأله اشتغال زنان این مهم را در پرتو تغییراتی که لازم است در نگرش به مفاهیم متداول جامعه واقع شود، مورد مطالعه قرار دهد. از جمله چنین تغییراتی باید در نگرش نسبت به ارزشهای حاکم بر جامعه، مفهوم کار والگوهای اقتصادی، روابط انسانی بالاخص نقشهای خانوادگی و در نهایت، هویت زنانه صورت پذیرد. سر انجام به شکل مختصر برخی از راهکارهایی را که محتمل است جامعه ما را در مسیر توسعه مطلوب انسانی قرار دهد، ارائه می نماید.

### وضعیت اشتغال زنان در جامعه

در جامعه کنونی هر چند ادعای برابری دو جنس در حقوق اجتماعی و انسانی به نحو فراگیری در حال پذیرش است، بین پذیرش عقلانی آن و اجرای آن در عمل فاصله بسیاری موجود است. هنوز نگرشها و ارزشهای جامعه ما کاملاً پدر سالارانه است و متأسفانه این ارزشها تقریباً تمامی حوزه های حیات اجتماعی و فردی اعضاء جامعه را تحت تأثیر خود قرار داده است. در این جامعه بی هیچ تردیدی زنان در مرتبه فرو تری نسبت به مردان قرار دارند و تمام ادعاهای تساوی دو جنس را در عمل با سرشکستگی باطل می سازد، در کتابهای درسی که اساس تعلیم و تربیت و اجتماعی شدن فرزندان جامعه را تعیین می نمایند، نقش زنان عمدتاً مادر و ندرتاً معلم تعریف شده است دختران و زنان در محدوده خانه و حیاط منزل و مدرسه حرکت می کنند در حالیکه پسران فعالانه در خارج از خانه مشغول فعالیت، کار، بازی و ورزشند. در سالهای بالاتر همین نقشهای کوتاه زنان نیز محو می گردد. این امر از همان ابتدا در اذهان افراد آینده جامعه اثر چشمگیر موقعیت و پایگاه اجتماعی و محدودیت حرکت و امکانات زنان را می گذارد. این در حالی است که از سوی دیگر زنان بنا بر مقتضیات ظاهری توسعه به تحصیلات و متعاقب آن اشتغال مبادرت می ورزند و این امر موجبات بروز تناقضاتی در جامعه ای می شود که از سویی زنانش در پایگاهی فرو تر از مردان قرار دارند و از سوی دیگر تحصیل کرده و فرهیخته و کارآمدند و مایلند و البته محقند که در فعالیتهای و بویژه تصمیم گیری های اجتماعی مشارکت نمایند. تناقض یاد شده در چندین جنبه از حیات اجتماعی زنان مؤثر واقع می شود. یکی از ابعاد چنین تناقضی در نوع مشاغلی نمایان می گردد که عموم زنان قادرند احراز نمایند. این مشاغل طیف ناچیزی از اقسام مشاغل اجتماعی و اقتصادی را شامل می گردد از جمله منشی گری، تدریس، خدمات بهداشتی، نظافتچی، دوزندگی و آرایشگری و خدمات ویژه زنان، فروشنده گی صندوقداری و برخی مشاغل جزء دیگر؛ در سال ۱۹۸۶ نزدیک به ۹۰٪ کارمندان دفتری و ۹۸٪ همه منشیان در انگلستان زن بودند (گیدنز، ص ۱۸۹). اینگونه مشاغل با پایگاه اجتماعی نه چندان مطلوب و درآمد ناچیز عمده اشتغال زنان را در بر می گیرند. اشتغالات دیگر که نیازمند تخصص و تحصیلات است البته در صورتی به زنان تفویض می گردد که در شرایط برابر مردانی طالب و خواهان آن پستها نباشند؛ در سال ۱۳۷۵ میزان فعالیت عمومی برای مردان ۷۴/۵ درصد و برای زنان ۹/۶ درصد بوده است. این ارقام مبین چند واقعیت است از جمله آنکه کارفرمایان تمایل کمتری به استخدام زنان درمقایسه با مردان دارند. بنا بر این نه تنها میزان اشتغال بلکه نوع اشتغال نیز از شاخصه های نابرابری اشتغال زنان و مردان محسوب می گردد.

از دیگر شاخصه های نابرابری اشتغال خانمها درآمد کمتر آنها نسبت به آقایان برای میزان کار برابر است. اصولاً زنان در بخشهایی از اشتغال قرار می گیرند که دستمزد کمتری پرداخت می گردد، اما حتی آن زمان که در موقعیت شغلی یکسان با میزان کارایی برابر با مردان قرار دارند نیز دستمزد کمتری دریافت می نمایند. کارمندان دفتری زن در انگلستان ۶۰٪ درآمد همتایان مردشان مزد دریافت می نمایند و فروشندگان زن ۵۷٪ درآمد مردان در همان شغل را بدست می آورند (گیدنز، ص ۱۹۲).

از طرف دیگر در جامعه ما هجوم زنان به مشاغل مردانه لا اقل تا کنون قادر نبوده است که معضل زنان در فعالیت اجتماعی را کاهش دهد بلکه حتی به نوعی هویت آنان و خصایص ممتازة

زنان را در معرض تغییر قرار داده است. به این معنا که ساختارهای حاکم بر جامعه ما ساختارهای پدرسالاری و مبتنی بر ارزش محوری قدرت است در چنین جامعه ای رقابت و تنازع برای کسب قدرت و اعمال آن و نیز تمایل به نابرابری و ترتب مقامات و حاکمیت از بالا به پایین بخش مهمی از قواعد فعالیت اجتماعی را شامل می گردد و زنان نیز لاجرم برای حضور در عرصه های مشارکت اجتماعی باید خود را با این اصول و ارزشها انطباق داده خصایص و ویژگیهای شفقت آمیز و ترجم ذاتی و تمایل به مشارکت و همکاری را در منزل وانهند و با لباس مبدل در نقش مردان به اجتماع وارد گردند، در غیر اینصورت برای ایشان جایی و سهمی در فعالیتهای اجتماعی وجود نخواهد داشت. چنانچه در دهه ۱۹۸۰ که یک پادشاه و یک نخست وزیر زن همزمان در انگلستان حکومت می کردند عملاً هیچ تفاوتی در ساختارهای ارزشی و کارکردی جامعه بریتانیایی مشاهده نشد. از این روی تنها کمیت حضور زنان و حتی پایگاههای اشغال شده توسط زنان نیست که دارای اهمیت است بلکه لازم است تا جامعه تغییراتی در اصول و ارزشهای خویش ایجاد نماید بنحوی که هردو جنس بتوانند با حفظ هویت و ارزشهای انسانی در جامعه فعالانه مشارکت نمایند. وضعیت کنونی بیشتر یادآور میهمانی روباه و لک لک است!

مسئله دیگری که زنان با آن درگیرند در بهایی است که باید برای اشتغال بپردازند که از جمله میزان بالای ساعت کاری در هفته درمقایسه با همتهایان مردشان است. جامعه ما البته در پاره ای مسائل به درک موقعیت و ایجاد فرصتهای شغلی برای خانمها مبالا نموده است- محتمل است به خاطر ضرورتها توسعه به آن ناگزیر شده باشد - اما البته هنوز نمی تواند از انجام امور منزل توسط زنان صرفنظر نماید. به این ترتیب خانمهای شاغل با پدیده « فشار مضاعف » مواجهند. به این معنا که از یکسو بیش از زنان خانه دار ناگزیر از کار کردن می باشند (۸۴/۵ ساعت در ازای ۷۸ ساعت کار خانمهای خانه دار (اعزازي، ص ۱۵۹) ) و از سوی دیگر دلواپسی دائمی برای انجام امور منزل و رسیدگی به فرزندان نیز ایشان را آزار می دهد و گاه حتی از انجام میزان بیشتری از فعالیت که لازمه ارتقاء شغلی است باز می دارد.

## وضعیت زنان خانه دار

آنچه ذکر شد معضلات زنان شاغل را به خاطر می آورد که در جای خود بسیار نگران کننده است اما از جانی دیگر با وضعیت اسفناک زنان خانه دار مواجهیم و البته همه اینها صرفنظر از معضلات عمومی زنان است که موضوع بحث این مقاله نیست از جمله خشونت علیه زنان در داخل حریم به اصطلاح امن خانواده! با اینحال در مورد زنان خانه دار وضع از زنان شاغل نیز وخیم تر است. بسیاری از زنان جامعه ما به اختیار یا اجبار از انجام فعالیتهای اجتماعی اجتناب می نمایند و به انجام امور منزل و نگهداری و مراقبت از فرزندانشان مبادرت می نمایند .

زنان در مرحله « مادری فعال » تقریباً ۷۸ ساعت در هفته کار می کنند (اعزازي، ص ۱۱۰) که از فعالیتهای هر کارگری بیشتر است، لذا شدت فشار کار بر ایشان در این مرحله بسیار زیاد است و این در حالی است که هیچ مزد و پاداشی برای آن دریافت نمی نمایند و بیشتر درآمد شوهر نیز صرف رفاه خود او و بیشتر فرزندان می گردد و سهم زن از درآمد شوهر ناچیز است که اکثراً از همان هم می گذرند. باری بندریج که فرزندان بزرگتر می شوند، از میزان کار مادران نیز کاسته می شود تا اینکه بطور متوسط در سنین ۴۶-۴۵ سالگی با خروج فرزندان از خانه وظایف او به طور چشمگیری کاهش می یابد. مادری که تمام ارزشهای خود را در انجام وظایف مادری و رسیدگی به امور منزل و فرزندان می دید اینک در حالی که هنوز جوان و دارای توان است خود را تنها و بی فایده می یابد. او خود را در سیر نزولی از حیث مقام می بیند به نحویکه دیگر کار مهمی برای انجام دادن ندارد. هیچ تخصصی ندارد و برای فراگیری نیز بسیار دیر شده است لذا نمی تواند امید به دست آوردن شغل مناسبی را در سر بیرواند عادت به مطالعه و انجام خدمات اداری به دلیل اشتغال تمام وقت به امور فرزندان در او شکل نگرفته و بنا بر این افسرده می شود و مدام از کمر درد و یادرد و دردهای دیگری شکایت می کند که معاینات پزشکی بی اساس بودن آنها را اثبات می نمایند. بیماری آنها نه جسمانی که روان تنی است آنان نمی دانند از اوقات خود چگونه باید استفاده نمایند و نیز هویت و موقعیت خود را که عبارت از فعالیتهای مادری بود، از دست رفته می بینند (اعزازي، ص ۱۱۲).

فقر نیز معضل دیگر زنان خانه دار است. ایشان درآمدی برای خود ندارند. از همین روی نمی توانند از درآمد خانواده که همان درآمد شوهر است به میل خود و بر حسب نیاز خود استفاده

نمایند. در بهترین حالت زنان توزیع کننده درآمد همسران خود هستند. قاعده عمومی بر این است که داراییهای خانواده به نام شوهر ثبت می گردد و اختیار خرید و فروش آنها نیز با اوست. این در حالی است که کار بی اجر و مزد خانه داری بین ۲۰ تا ۴۰ درصد ثروت ایجاد شده در کشورهای صنعتی را در بر می گیرد. کار زنان خانه دار که شوهرانشان برای انجام فعالیتهای اقتصادی به آن وابسته اند، به تقویت اقتصاد کل جامعه کمک شایانی می نماید در حالی که زنان که ارائه کننده این خدمتند از جمله فقیرترین اقشار جامعه اند.

بنا بر این با یک سر در گمی جدی مواجهیم. برای خانمها بهتر است به اشتغال مبادرت ورزند یا در منزل به امور خانه داری بپردازند؟ مشکلات کدام قشر کمتر و موقعیت کدامیک مطلوب تر است؟ در حالی که پاسخ تلخ ما این است که در حقیقت موقعیت هیچیک مطلوب نیست، اینسؤال همچنان بر جای می ماند، سؤالی که به پاسخی فوری و واضح نیاز دارد.

### ضرورت تغییر برخی نگرشها

در این مقایسه شرایط به نکات و مسائلی برخورد نمودیم که در شرایط فعلی ما را دچار مخمصه ای برای ارائه راهکار به زنان در مسیر زندگی سعادت‌مندان تر می سازد. راه خروج از این مخمصه و تنگنا تغییر دیدگاههای تمامی اعضای جامعه نسبت به پاره ای مسائل است. زیرا مادام که ما نتوانیم نگاه خود را به مسائل دیگرگون سازیم از درک موقیت و یافتن راه حل‌های کارآمد و بدیع عاجز خواهیم ماند و در دور باطل سرگردانی در بازار کار و خانه نشینی زنان باقی خواهیم ماند و نه تنها زنان از رشد و تکاملی که استحقاق آن را دارند محروم می ماند، کل جامعه انسانی از مزایای حضور کامل و تمام عیار زنان بی بهره خواهد ماند و لذا مسائل همچنان حل نخواهند شد و در توسعه جامعه ایران توفیق بیشتری نخواهیم یافت. به نظر نمی رسد که راه حل در هیچ طرح روبنایی و مخاصمه جویانه بین دو جنس یافت شود بلکه راه حل بنیادی و زیر بنایی تغییر منظر و زاویه دید است. همانگونه که در انقلاب کپرنیکی در دنیای نجوم اتفاق افتاد و یا کانت در عالم فلسفه ایجاد نمود. برای زنان در رقابت با مردان سعادت و وجود ندارد. راه حل در نگاهی نو به اساس و اصول است، نگاهی که زنان و مردان در آن با یکدیگر سهیم باشند:

### الف) قدرت:

از جمله تغییرات، تغییر در نگرش نسبت به قدرت به عنوان ارزش محوری جامعه است. در جامعه ما قدرت به ابزاری برای وادار کردن دیگران در تنفیذ اراده صاحبان قدرت تقلیل یافته است و از ابعاد دیگر آن غفلت شده است. در تاریخی که برای ما نوشته اند قدرت همواره بخش مهم و عمده امتیازات افراد، گروهها، اقوام، طبقات ملتها بوده است و البته بیشتر در اختیار مردان قرار داشته است. بدین ترتیب نقش قدرت در جامعه تأمین توانایی تملک، تفوق، نفوذ، مقاومت و کسب پیروزی برای صاحبان خود بوده است. البته باید پذیرفت که چنین تعبیری از قدرت در ادوار پیشین حیات بشر کارایی هایی هم داشته است اما در عصر بلوغ و ارتقاء درک و فهم بشر و پیچیدگی بیشتر جوامع انسانی دیگر مفید و موجد شرایط لازم برای پیشرفت بشر امروز نیست. به همین قیاس که دیگر تکنولوژی کارآمد برای راه اندازی راه آهن، برای فرستادن فضاپیماها به خارج از منظومه شمسی عقب مانده و نا کارآمد است.

بنا بر آنچه گفته شد لازم است در جستجوی مفاهیم بدیع تری از قدرت باشیم که گرچه در پذیرش آنها با یکدیگر متفکیم، در عمل راه زیادی برای اجراء و بکار بستن آنها داریم. از جمله معنای قدرت، قدرت حقیقت است که در ارتباط با عظیم ترین توفیقات دینی، فلسفی، هنری و تجارب علمی از عوامل مؤثر و نافذ محسوب می گردد. از دیگر معنای قدرت قدرت اخلاقی و پیروی از سرمشق‌هایی است که از تفوق اخلاقی قابل توجهی نسبت به سایرین بر خوردارند؛ وسیله ای قطعی در تجهیز و بسیج نیروهای بیکران تلاش انسانها در عرصه های اجتماعی و فردی.

قدرت و نیروی اتحاد و اتفاق از دیگر جوانب مفهوم قدرت است که می تواند تحولات کمی و کیفی عظیمی در سعادت و مدنیت عالم انسانی ایجاد نماید و استعدادهاى نهفته در هویت مردمان را چنان متحد و متوافق سازد که بتواند در مسیر رستگاری نوع بشر به کار گمارده شود. به این ترتیب قدرت اولیای امور نه برای حکومت، تفوق و ترتب و تنفیذ اراده ایشان که در جهت جلب حمایت و اعتماد مردمان و از طریق مشاورات آزاد و صریح و تا حد امکان گسترده و همه جانبه اعمال می گردد. چنین جامعه ای بی تردید از اعمال زور و بی عدالتی علیه هریک از

اعضایش (از جمله زنان) اجتناب خواهد نمود. مهمتر آنکه چنین تعبیری از قدرت نمی تواند بدون حضور نگرشهای زنان که مبتنی بر محبت و مشارکت و رشد دادن است، در جامعه نهادینه گردد و لذا هم منتج به توفیقات بیشتر زنان خواهد شد و هم خود مبتنی بر آن و مرهون آن است.

### **ب) کار و الگوهای اقتصادی:**

نظام اشتغال امروز هدفی بسیار نازل را دنبال می کند که همانا عبارت است از «بدست آوردن امکانات هرچه بیشتر برای مصرف کالاهایی که عرضه می گردد». مشاغل کاذب، اختلاس، بی انصافی و بی میلی نسبت به ایفاء صمیمانه وظایف شغلی از جمله عواقب چنین نگرشی به کار است. لذا مالاً در می یابیم که در اشتغال و کار نیازمند ارزشهای اخلاقی نوینی هستیم که کار را از سطح تنازع بقاء به خدمت به همنوع و عمران زمین که زیستگاه نوع بشر است مبدل می سازد. چنین معنایی از اشتغال نیاز به قدرتمداری که همواره زنان را فرودست نگاه داشته نخواهد داشت بلکه بر استعدادهاي ذاتي نوع انسان به خدمت و محبت و تعهد صمیمانه در اجرای وظایف اقتصادی متکی است که در زنان به وفور یافت می شود و البته مردان نیز از آن بهره مندند.

### **ج) روابط انسانی و نقشهای خانوادگی:**

اگر جامعه امروز ما جامعه ای مترقی و بالغ است و اگر داعیه عدالت اجتماعی و حقوق بشر برای تأمین حداکثر بهره مندی اعضا جامعه از امکانات رفاهی و سعادت حقیقی را دارد، لازم است گستره عدالت اجتماعی و ادراک از مصادیق بشر و حقوق بشر را از دایره مردان خارج سازد و تا حوزه زنان گسترش دهد. بی شک بشریتی که قادر است حقوق حیوانات و گیاهان و کوهها و دریاها و آسمان را از طریق قوانین حفظ محیط زیست رعایت نماید ناتوان نیست از اینکه بر اعاده حقوق مسلوبه نیمه از جمعیت خویش همت گمارد و روابط انسانی را بر مبانی جدیدی طراحی و تعریف نماید که او را قادر سازد غفلت هزاران ساله اش از «جنس مکمل» و «انسانی دیگر» جبران نماید و او را نه جنس دوم و فرودست که «جنسی دیگر و مکمل» ارزیابی نماید. تنها چنین عدالت واقعا گسترده ای قادر خواهد بود نقش زنان در جمیع عرصه های اجتماع را به نحو مؤثری بهبود بخشد و هم در روابط خانوادگی، هم در روابط کاری آنان را در عرض مردان و ممد و برابر با آنها قرار دهد.

### **د) هویت زنانه:**

انسان به روح انسان است و جسم و روح انسانی فاقد جنسیت است. جنسیت از يك جنبه امری زیست شناختی و جسمانی است و از جنبه ای دیگر يك بر ساخته اجتماعی است که بر اساس انتظارات فرهنگی نقشهای زنانه و مردانه را تفکیک و تعریف می نماید. از این رو هویت انسانی و معنوی ما مستقل از جنسیت می تواند رشد و ارتقاء یابد. لذا هویت زنانه و مردانه علت تفوق و برتری نمی تواند باشد. هر دو این هویتها مادام که به هویت واقعی انسانی تقرب جویند می توانند مکمل و ممد یکدیگر برای سعادت و رفاه و رستگاری نوع بشر باشند. بی گمان پرنده با يك بال، هرچقدر قوي باشد، قادر به پرواز نخواهد بود.

### **نتیجه گیری**

بر اساس آنچه مذکور گشت، توجه به چند نکته و به کار بستن آنها در هر نوع رابطه میان زنان و مردان می تواند مفید تلقی گردد. در جامعه چیزی را کم داریم که اساساً می توان از آن به نوعی وجدان و استنشعار به هویت انسانی و شرافت بشری زنان یاد کرد. چنین خودآگاهی هر نوع تحقیر و استخفاف شان زنان را محکوم خواهد ساخت. این وجدان لازم است در بادی امر در خانواده به شکل آرمانی نهادینه و رسماً پذیرفته شده و به اطفال آموزش داده شود و در روابط بین والدین مراعات گردد. چنین همتمی ضمناً در ارتباطی دیالکتیک با تعلیم و تربیت دختران و زنان نه تنها به نحو مساوی با پسران که در پاره ای مسائل بیش از ایشان قرار گیرد. چرا که مادران مربیان اول فرزندان هستند و در شکل گیری شخصیت و آمال و انتظارات ایشان بسیار سهیم و دخیلند.

بنا بر آنچه ذکر شد، دادن فرصتهای شغلی برابر با مردان به زنان اگرچه لازم است، کافی به نظر نمی رسد. جامعه باید از انتزاعی نمودن و تقدس بخشیدن به نقش مادران به معنای کنار زدن

آنان از صحنه فعالیت‌های اجتماعی و نیز از طفره رفتن برای به حساب آوردن پایگاه اجتماعی رسماً تعریف شده برای آنها جداً اجتناب نماید. اگر نقش مادری برای تربیت و اجتماعی کردن اعضای آینده جامعه دارای اهمیت فوق العاده است، تعیین یک روز به عنوان روز مادر و هدیه دادن به مادران کمترین کاری است که لازم است برای مادران انجام دهیم، نه تنهاکاری که انجام می‌دهیم.

لازم است جامعه مزایا و حقوق مناسب همراه با تأمین اجتماعی مستقل از مردان برای زنان و مادرانی که حیات خود را وقف تربیت و پرورش اطفال جامعه می‌نمایند، در نظر بگیرد. مزایایی که امروز تنها به نقش پدری به عنوان یک نقش اجتماعی تعلق می‌گیرد و نقش مادری را در ظاهر به نقشی آسمانی ارتقاء می‌بخشد و در عمل از اولین حقوق زمینی محروم می‌سازد. در چنین صورتی هم مزایا، هم پایگاه و هم تأمین اجتماعی لازم برای یک زندگی سالم و سازنده اجتماعی به نقشی تعلق خواهد گرفت که زنان به خوبی از عهده آن بر می‌آیند و آنگاه در حضورشان در خانواده توهین و تحقیر و محرومیتی نخواهند چشید و با افتخار به ایفاء سهم خویش از امور جامعه در منزل موفق خواهند شد و اقداماتشان در حوزه‌های دیگر اجتماعی نه برای رقابت با همسرانشان که برای یاری و یآوری و عرضه وجه تکمیلی خواهد بود که در خصلتهای ویژه شان است.

بی‌گمان آرمان برابری بین دو جنس روزی همانگونه که امروز از لحاظ نظری پذیرفته شده است، در عمل اجراء خواهد شد و بشر از این مرحله رشد و بلوغ خود نیز سر بلند خواهد گذشت، اما مهم است که سهم ما در تحقق این آرمان متعالی در اندازه‌های مطلوب و مطابق شئون قابل قبول برای خودمان باشد.